

غریب سامرا

مجله‌های کتابچه‌های چاپخانه‌های دیجیتال و غیره

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی

نوبت انتشار: اول / دی ۱۳۹۳

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

نشانی: تهران، خ نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه،

معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خ جمهوری، بین کوچه ۱۶ و ۱۸ پ ۴۸

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۳۶۰۴۲ نمابر: ۰۲۵-۳۲۹۳۱۴۰۵

غیر قابل فروش

بسم الله الرحمن الرحیم



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی



کاشت و برداشت

روزها به سرعت می‌گذرد و اگر کشاورز به فکر نباشد فصل کاشت خواهد گذشت... فصل برداشت نیز به یک چشم به هم زدن خواهد آمد. وقت کم است و زمین وسیع. کشاورز خود را به سختی می‌اندازد تا بهترین دانه‌ها را تهیه



کند. و بهترین آبیاری را داشته باشد. می داند هر دانه از این دانه‌ها در آینده‌ای نه چندان دور تمام سرمایه اش خواهد شد. برایش مهم است که محصولش را به عنوان محصول درجه یک می خرنند یا درجه دو و یا به عنوان محصولات بی کیفیتی که تنها به درد کارخانه های کنسانتره سازی می خورد! هرچقدر که محصول باارزش تری برداشت کند آن را به قیمت بیشتری می فروشد و درآمد بیشتری خواهد داشت. و برداشت محصول جالب توجه فعالیت قابل توجهی می خواهد.

و جب به وجب مزرعه قابلیت دارد که ظرفی باشد برای دانه ای مرغوب که



بعد از مدتی تبدیل شود به محصولی پر ارزش و بابرکت. این دست کشاورز است که در هر و جب این خاک چه چیزی بکارد. اصلاً چیزی بکارد یا نه؟ می تواند دانه ای خوب بکارد یا دانه ای بد و یا حتی علف هرزی که آفت شود و مزرعه را نابود کند!

درست مثل ما که در مزرعه عمرمان در هر و جب از ثانیه ها می توانیم بذری خوب یا بد بکاریم برای برداشت در فصل قیامت! با این تفاوت که کشاورز اگر امسال محصول خوبی برداشت نکرد فرصت جبران دارد و سال بعد با تجربه ای بیشتر به مزرعه داری بهتر می پردازد. اما فصل کاشت در مزرعه زندگی یک بار

بیشتر اتفاق نمی‌افتد و فصل برداشت هم یک بار!

و چقدر از کودکی به ما گفته بودند دنیا مزرعه آخرت است و ما حتی یک بار روی معنای مزرعه فکر نکردیم! آری مثل ما که زحمت های امروزمان جایگاهمان را در بهشت و جهنم مشخص می‌کند زحمت های امروز مزرعه دار هم مشخص می‌کند که فردایی نادم و پشیمان داشته باشد یا فردایی پر افتخار و پر آسایش. مشخص می‌کند که محصولش درجه چند به حساب می‌آید و چقدر ارزش دارد!

«إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مُّنْقُوصَةٍ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً، مَنْ يَزْرَعْ خَيْرًا



يَخْصِدُ غِبْطَةً وَمَنْ يَزْرَعْ شَرًّا يَخْصِدُ نِدَامَةً، لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ لَا يُسْبِقُ بَطِيءٌ
بِحِظِّهِ، وَلَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدِّرْ لَهُ، مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَاللَّهُ أُعْطَاهُ، وَمَنْ وُقِيَ
شَرًّا فَاللَّهُ وَقَاهُ.»

شما عمر کاهنده و روزهای برشمرده ای دارید، و مرگ به ناگهان می آید،
هر کس تخم خیری بکارد به خوشی بذرود، و هر کس تخم شری بکارد به
پشیمانی بذرود. هر که هر چه بکارد همان برای اوست. کندکار را بهره از دست
نرود و آزمند آنچه را مقدرش نیست در نیابد، هر که به خیری رسد خدایش داده،
و هر که از شری رهد خدایش رهانده. تحف العقول، النص، ص: ۴۸۹



نعمت بلا

به حال یک معلم فرقی ندارد که دانش آموزش امتحان بدهد یا ندهد. اصلاً اگر معلم امتحان نگیرد راحت تر است. در دسر تصحیح برگه های امتحانی در



اندک وقتی که برای خانه و خانواده اش دارد و جمع‌بندی نمرات و... این‌ها وقت زیادی از او می‌گیرد و سود خاصی در زندگی او ندارد. دانش‌آموز هم از امتحان بیزار است. برایش سخت و ملالت‌آور است. چه بسا بچه‌ها معلمی که اهل امتحان گرفتن نیست را بیشتر دوست داشته باشند. و محبوبیت برای معلمان خیلی اهمیت دارد. اما استاد می‌داند که این آزمون‌ها چقدر برای پیشرفت دانش‌آموز تأثیر دارد. معلم علیرغم میلش گاهی حتی دانش‌آموزان تنبل و درس‌نخوان را تنبیه می‌کند. چه سودی برایشان دارد؟ دلشوره انداختن به دل یک بچه محصل مقطع ابتدایی چه سودی برای یک آموزگار سن و سال‌دار دارد؟



اگر یک کودک دانش آموز بیاید و پیش پدرش شکایت کند از آن معلمش که از او امتحان گرفته و به خاطر کم بودن نمره او را تنبیه کرده است قطعاً آن پدر دستی به سر فرزندش خواهد کشید و توضیح خواهد داد که این معلم خیر تو را می خواهد. معلم خوبی است که این قدر به فکر توست و کم کاری های تو برای آینده ات او را پشیمان می کند. مربی ات تو را دوست دارد.

این پدر خوب می داند که آن مربی خیرخواه است ... این پدر به آن مربی اعتماد دارد... و این پدر در یک شبانه روز بارها و بارها خدایش را به «سبحان ربی الاعلی و بحمده» می خواند...



آری این پدر در تمام شبانه‌روز بارها خدایش را با نام مربی... می خواند و اما... افسوس که در بلاهای روزگار به اندازه آن مربی ابتدایی به ریش... به خدایش اعتماد ندارد و در امتحانات سخت الهی مثل خیلی‌های دیگر به ناله می گوید: خدایا چرا من؟

اگر خدا را بهتر می شناخت، لاقلاً به اندازه‌ای که آن معلم ابتدایی را می شناسد! قطعاً پاسخی برای آن سؤالش داشت. قطعاً در جواب «خدایا چرا من؟» خودش پاسخ می داد: چون مرا دوست دارد... چون برایش مهمم... چون به فکر پیشرفت من است... آری خداوند ما را آزمایش می کند و گاه تنبیه می کند چون دوستان دارد...



«مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا.»:

هیچ بلایی نیست، مگر این که در آن از طرف خدا نعمتی است. تحف العقول،

النص، ص: ۴۸۹

خیر خواه!

فکر کنید کسی می خواهد ماشینش را بفروشد. جلوی چشم مشتریان کاپوت را بالا زده باشد و با سر و دست روغنی دل و روده های ماشین را بیرون بریزد و



مشغول تعمیر کردن آن باشد! کسی این ماشین را می خرد؟ همه نسبت به این اتومبیل بدبین خواهند شد. چرا؟ علتش واضح است. چون تعمیر ماشین جلوی چشم مشتری به چشم آوردن ایرادات ماشین است. باعث بدبین شدن مشتری می شود. حالا این مشکل هرچقدر هم که جزئی و ناچیز باشد. واضح است که چنین کسی باید حتی کوچکترین مشکلات را در خفا بر طرف کند.

دقت کرده‌ایم؟ چقدر پیش آمده که خیرخواه کسی بودیم و می خواستیم اشتباهاتش را به او تذکر دهیم تا طرف خیلی بهتر از آنی بشود که بود. مثلاً پدری که می خواهد فرزندش همیشه بهترین باشد و دوست ندارد کمترین



مشکلی و ایرادی را دیگران از او ببینند و نقایصش به چشم کسی بیاید. اگر این پدر خیرخواه پند و اندرزهایش و تذکراتش را جلوی جمع به فرزندش بدهد بدی‌ها و خوبی‌های نداشته او را به چشم دیگران آورده و جز پایین آوردن شأن او کاری برایش نکرده!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ... نزدیک‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین دوست و برادرم به من کسی است که... مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي... هدیه‌ای با ارزش به من بدهد و آن عیب‌های من باشد. من اگر عیب‌هایم را ندانم هیچ وقت آن‌ها را اصلاح نمی‌کنم پس واقعاً هدیه باارزشی است!



اما مهم است که این هدیه گران بها را چطور یک دوست به دوست خود بدهد! یکی از مهم ترین انگیزه های موعظه آن است که طرف یک نقطه منفی را از ظاهر یا باطنش پاک کند تا به چشم کسی نیاید. یا یک نقطه مثبت ظاهری یا باطنی که او فاقد آن است را داشته باشد تا نداشتنش به چشم دیگران نیاید! و این موعظه اگر در جمع باشد اثرش بر عکس است! می شود به چشم آوردن آنچه که می خواهیم به چشم کسی نیاید!

«مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ.»:

هر که در نهان، برادر خود را پند دهد او را آراسته، و هر که آشکارا برادرش را پند دهد او را کاسته. تحف العقول، النص، ص: ۴۸۹

کلید

ما آدم‌ها آن کاری را انجام می‌دهیم که فکر می‌کنیم درست است. این یک چیز خیلی واضحی است و همه انسان‌ها از هر قوم و فرهنگی آن را قبول دارند. اصلاً طبیعت انسان این‌طور است! اما بیاییم در زندگی خودمان نگاه کنیم... خیلی



از کارهایی که انجام می دهیم موجب پشیمانی مان می شود.

اگر کسی از ما بپرسد که مگر نمی دانستی این کار اشتباه است؟ فکری خواهیم کرد و در بیشتر موارد خواهیم گفت: می دانستم... اما... اما آن لحظه فکر می کردم کارم درست است. هر معصیتی را که هر کسی انجام می دهد همین است. می دانسته که معصیت است اما آن لحظه فکر می کرده کار درست را دارد انجام می دهد. (چون اگر نداند کارش گناه است که گناهی نکرده. مگر آنکه کم کاری کرده باشد و این ندانستن تقصیر خودش باشد). چه می شود که کاری را که می دانیم اشتباه است را یک لحظه فکر می کنیم درست است و انجام می دهیم و پشیمان می شویم؟



چه می شود که ما... مایی که اگر کاری را درست ندانیم انجامش نمی دهیم کاری می کنیم که یقین داریم اشتباه است؟ واقعاً عجیب است!

و این معمایی است که کلید حل آن دست یک کلمه است... دروغ...

همه چیز از اینجا شروع می شود. با یک دروغ ساده به خودمان کار غلط را درست جلوه می دهیم و مرتکب گناه می شویم. همه ما عقل داریم و این عقل قفلی به کاشانه تمام خبائث زده است. همین است که همیشه آن کاری را می کنیم که فکر می کنیم درست است. و اصلاً امکان ندارد عقل داشته باشیم و غیر از این عمل کنیم. اما کلید این قفل به دست دروغ است. اگر دروغ گفتیم - خصوصاً



به خودمان - در لحظه کاری را که فکر می‌کنیم درست است انجام می‌دهیم اما بلافاصله پشیمان می‌شویم...

با دروغ‌گویی باب هر گناهی باز می‌شود... بی‌خود نیست که در کبیره بودن این گناه بزرگ هیچ‌کس تردیدی ندارد و دروغ هفتاد برابر بزرگ‌ترین گناهان گناه دارد! آری دروغ کلید درب خبائث است.

امام حسن عسکری (علیه السلام):

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبَ.»

تمام پلیدی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن دروغ‌گویی است.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ص: ۲۶۳

مسافرت

سفر... ما انسان‌ها چقدر سفر را دوست داریم... کودک که بودیم حتی اگر به اندازه نیم روز تعطیلی به اطراف شهر می‌رفتیم و زیر سایه درختی بساط پهن می‌کردیم چقدر برایمان لذت بخش بود! و هرچه بزرگ‌تر شدیم علاقه‌مند به



مسافرت‌های طولانی‌تر و جذاب‌تر شدیم خیلی از این مسافرت‌ها را رفتیم و تجربه کردیم و خیلی‌ها را هم تنها آرزو کردیم... شمال... جنوب... سفرهای زیارتی... طبیعت‌گردی و بازدید از اماکن تاریخی کهن... ایران‌گردی... جهان‌گردی و چرخ زدن به دور دنیا... حتی سفر به ماه و مریخ و فضاوردی...

این طبیعت‌ماست. ما میل به حرکت داریم. دوست داریم برویم به مقصدهای جذاب و متنوع. و به هر مقصدی که می‌رویم مقصدی جذاب‌تر چشم‌مان را می‌گیرد. ما انسان‌ها سیر نمی‌شویم از سیر و سفر. به هر کجا که برویم هزار راه نرفته را آرزو داریم. و این تنها مسافرت‌هایی است که شناخته‌ایم! کم نیست



مسافرت هایی که اصلاً نشناخته ایم و متوجه شان نیستیم!
چقدر این جمله را در زندگی تکرار کرده ایم که: (خیلی وقته یک مسافرت
درست و حسابی نرفتیم...)

و چقدر ما غافلیم... آری غافلیم از اینکه حتی اگر در تمام عمر یک گوشه ساکن
باشیم و زل بزنیم به ثانیه شمار کند ساعت بازهم یک عمر در سفر بوده ایم.
آن هم درست و حسابی ترین مسافرت موجود در دنیا! آری این زندگی تمامش
مسافرت است و حرکت. مگر کم به ثانیه ها نگاه کرده ایم؟ آیا نمی دانیم که این
زمان هایی که بر ما می گذرد مسافرت ماست در عمر محدودمان؟



همیشه هر وقت هر جا که می خواستیم سفری برویم مقصدی برای خودمان
مشخص کردیم و توشه ای برداشته ایم و راه افتاده ایم. غیر از یک مسافرت... سفر
عمر...؟

مگر ما در تمام عمر یاد نگرفته ایم که سفر باید مقصد داشته باشد؟ ... حواسمان
هست؟ اگر تمام دنیا را هم دور بزیم باز در زندگی درجا زده ایم و یا دور
خودمان گشته ایم! در زندگی به جز یک حرکت مادی و انتقالی بی ارزش تحرکی
نداشته ایم.

مایه ای که تا ندانیم مقصد کجا است بار سفر نمی بندیم. چه شده است که



عمری در مسافرت زندگی راه افتاده‌ایم و اکثرمان مثل برگ پاییزی رو به ناکجا
در حرکتیم...

در این دنیا که زمینش می چرخد... خورشیدش می چرخد... منظومه شمسی اش
و کهکشان راه شیری اش و تمام آسمانش در حال چرخش است هر سفری داشته
باشیم دور سر خودمان چرخیده‌ایم!

مگر یک سفر بزرگ و خاص... هیجان‌انگیزترین و جذاب‌ترین و با ارزش‌ترین
مسافرت عالم... به سمت آرامش... به سمت سکون... به سمت مقصدی که چرخش
و دگرگونی و ناپایداری و تلاطم ندارد... تمام مسافران شب که می‌شود هر کجا باشد



استراحت میکنند اما در این سفر باید شبانه سرعت گرفت!... هر سفری را مشکلات کُند و گاه قطع می کنند اما مشکلات هرچه که باشد توان خلل وارد کردن در این مسافرت را ندارد... هر سفری را مرگ پایان میدهد... ولی این مسافرت زندگی و مرگ نمی شناسد... سفری به سوی خدا... در تمام عمر... خصوصاً در آرامش شب...

«إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»:

و وصول به خداوند عز و جل، سفری است که جز با عبادت در شب حاصل نگردد.

(مسند الامام العسکری، ص ۲۹۰)



دوست داشتنی

ما انسان‌ها همه دوست داریم محبوب باشیم. دل‌مان می‌خواهد همه دنبال رفاقت با ما باشند و از بودن با ما لذت ببرند. دل‌مان می‌خواهد دوست و دشمن به خوش اخلاقی و خوبی شخصیت ما اقرار کنند و همه از ما خوششان بیاید.



بعید است کسی لذت ببرد از اینکه دیگران از او فراری باشند.

حتماً همیشه با خودمان فکر میکنیم: چه کنم تا محبوب باشم و افراد به دوستی با من افتخار کنند؟

جواب هرچه که باشد یک چیز از آن جدا نخواهد بود. ادب...

ادب نمایانگر خوبی‌های آدم‌های خوب است. یک فرد با ادب مثل یک آهن ربا قلب‌های دیگران را به سمت خود جلب می‌کند.

ما همه دوست داریم در ادب سرآمد باشیم ولی خیلی از ما راه آن را نمی‌دانیم. بعضی تنها با خواندن یک سری کتاب‌های آداب معاشرت و... سعی خودشان را



در این زمینه می‌کنند اما ادب فراتر از آن است که با حفظ کردن چند نکته و عمل کردن بتوان به آن رسید!

برای ادب باید به دنبال یک فرمول بود. یک فرمول فراگیر که همه جا کارآمد باشد و همیشه قابل استفاده. فرمولی که کهنه نشود و سخت هم نباشد.

امام حسن عسکری علیه السلام در یک فرمایش کوتاه تمام کتاب‌های آداب معاشرت و کتاب‌های اخلاق عملی و اجتماعی را خلاصه فرموده اند و چه بسا این یک جمله کامل تر و بی عیب و نقص تر از همه آن کتابها باشد. چرا که خیلی از نکاتی که در این کتاب‌ها نوشته می‌شود تاریخ مصرف دارد و همیشگی و همه



جایی نیست. اما این جمله فرمولی است همه جایی و همه زمانی.

«كَفَاكَ أَدَبًا تَجَنُّبُكَ مَا تَكْرَهُ مِنْ غَيْرِكَ»

در مقام ادب برای تو همین بس که آنچه برای دیگران نمی پسندی، خود، از آن دوری کنی.

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷

آری اگر همیشه خودمان را در جایگاه مخاطب خودمان قرار دهیم بهترین قاضی خواهیم بود برای تشخیص مودبانه بودن یا نبودن کارها و گفتارها و کردارها... .

کتاب

پایان